

شش شعر از مجموعه «دفترهای جدایی»

گفتنِ حرفی...

گفتنِ حرفی بوده‌ست از وقت‌های رفتن
گفت‌های بی‌جهت به وقت‌های بی‌جهت
عشق برای کسی و عاشق
برای همگان
گفتنِ چیزی بوده‌ست به زبان‌های جهان
اگر
اینان را بگذاریم و خود را
بسپاریم به دستِ
خداوندِ
فراوانِ تا

روزی رهای حرفی خواهم شد بهای وقت‌ها و روزی
عاشقِ تو خواهم شد به وزنِ
این همه مردگان

چه می آموزم...

چه می آموزم دلم به زیبایی اگر نرود اگر از
تاریکی نهراسم و بر دیوار کج
چشم به آفتاب ندوزم
که آسمان دیگر این دیوانه‌یی ست که به راستی می شناسدم و
می داند ساعتی دیگر تاب از کف می دهم و
رهایش می کنم چه
می آموزم همان که وفادارِ علف‌هایم و
همان که حسودِ شهرهای بارانی همان که
مهیای بلندی در سایه‌های خنک
بال‌های بازِ سیمرغ و همان که مهیای
سینه‌های البرز

این لحظه‌ی وقت هم پس
همان هزاره‌یی ست که
می آید
به سمتِ عمرِ انسان

سطر خون شود هزاره‌ی خاک
آخرش انگار
بخت ما هم بیدار شود از خاب
مثل این درخت که
هشیارِ آب‌ست و هرجایی که دیگر سازش را باد
سرراست با آسمان می زند

که چندین گوهر آمیخته به جوهرِ هوا تا هوا
سفرش را کند تا ابرها

خوابم نمی آید...

خوابم نمی آید شبها یادم
می آید چیزها و
قضایا
سالهایی که دور و زود رفتند به خیالِ
دوستان و جانِ ما
به دار کشیدند چه بسیار
به دلیلی که خوابم نمی آید شبها
عمری و این چند مَثَلِ کوتاه

نه آنکه...

نه آنکه همه‌اش دیروز باشد تاریخ
که سو بفردا دارد و دریا
رو بباغها و مرد جوان چشم
بعشق

خواهند گفت و خواهند شنید و خواهند
مرد اگر هم درین شهر
گورستانی نباشد و
اگر میهن هزاره‌ی درختی ست که بسیار
سایه دارد و بسیار عاشق و باز
باقی بصر بسیارست
و درین شهر:

گورستانی که نیست
کسی هم حتا هرگز نمرده است.

درین که همه چیزهایند در آسمان و
به زمین چیزی نمی ماند باقی
کسی جز تکه‌یی یاد
بدلشان: سایه‌یی هم از آنان
بر آب‌های چشمه‌یی. گرمابه‌ی تابستانی ...

نخِ مار...

نخِ مار می پیچد در چاه‌های کویر
دخترکی ست ماهر در بافتنِ
هر جور گلیم
و آتش را از چاه هر غروب
که می کشد بالا سطلش
را دوباره می یابد
سوراخ از
سوزنِ این همه ماران

چیزی تورا...

چیزی تورا برای من نجات می دهد و سالم‌ترین سال‌های من
چیزی نمی‌تواند برای تو بسازد و بفرستد
اما همین کنارِ تو وقتی خوابم و وقتی
بیدار
وقتی می‌نویسم کلمه‌یی را که جز تو کسی به من نداد کلمه‌یی
که جز تو
هیچ‌کس نخواست و جز من تو را آن‌قدر کسی دوست نداشت و
جز برای عمرِ من خداوند تورا نداد